

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

تاریخ: ۲۱ آبان ۱۳۹۷

موضوع جزئی: آیه ۲۶ - ارتباط این آیه با آیات قبل

مصادف با: ۴ ربیع الاول ۱۴۴۰

جلسه: ۱۱

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

عرض کردیم آیه بیست و ششم چند بخش دارد، در بخش اول متعرض مفردات آیه شدیم.

۵. مثلاً

تنها یک کلمه باقی مانده که آن را توضیح ندادیم که آن کلمه «مثلاً» است. «مثل» بر وزن «فعل»، صفت مشبیه است. به معنای چیزی است که به وصف مانند بودن، مشابه بودن، مثلثیت متصف می شود. دو معنای عمده برای مثل وجود دارد، اول: کلامی که بواسطه آن برای فهماندن یک مطلب عمیق استناد می شود. معمولاً برای توضیح یک مطلبی که عمیق است نظیر و مانند ذکر می کنند، مثال میزنند و این مثال عمدتاً برای این است که غرض اصلی گوینده به شنونده منتقل شود. این یک معنای معروف برای مثل بود.

دوم: مثل گاهی به معنای اسوه و الگو است، که نوعاً درباره الگوهای عملی بکار می رود، در آیه « فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ »^۱ ما آن‌ها را مَثَل و اسوه و الگو برای دیگران قرار دادیم، مَثَل به معنای الگو است.

و یا در آیه « إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ »^۲ این هم به معنای اسوه و الگو است.

پس مثل دو معنا دارد و آنچه در این آیه از مَثَل اراده شده معنای اول است یعنی ذکر مانند برای تفهیم مطلب و توضیح آن.

ارتباط آیه ۲۶ با آیات قبل

بعد از بیان مفردات عمده این است که ارتباط این آیه و آیات قبل و تناسب‌شان چگونه است. چون همانطور که دانستید، در آیات ۲۵ گانه ابتدایی سوره بقره درباره تقسیم انسان‌ها به سه دسته مؤمن، منافق و کافر سخن گفته شده و این سه دسته به همراه برخی از اوصافشان ذکر گردید. بعد درباره سه اصل اعتقادی توحید، نبوت و معاد مطالبی مطرح شد.

این امتهات مطالبی است که در این ۲۵ آیه بیان شده است، بعد به یکباره می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا »^۳ تناسب آن با آیات قبلی چیست؟ این که می فرماید: خداوند حیاء ندارد از اینکه مثالی به مثل پشه و کوچک‌تر از پشه بزند. چرا این مطلب گفته شد؟

دو وجه برای تناسب و ارتباط این آیه با آیات قبل می توانیم ذکر کنیم.

۱. سوره زخرف آیه ۵۶.

۲. سوره زخرف آیه ۵۹.

۳. سوره بقره آیه ۲۶.

وجه اول

در بین آیات قبل آیه‌ای درباره منافقین مطرح شده و مثالی برای آن ذکر شده است. در آیه ۱۷ خداوند در واقع دو مثال برای منافقین بیان کرده، می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»^۱ ابتدا منافقین را به چیزی تمثیل کرده که یک آتشی را بر می‌افزوند. سپس گفته‌ها و شبهات منافقین را همانند ظلمات و تاریکی‌ها دانسته است.

آنوقت سوال و اعتراض از سوی منافقین و دیگران و مخالفان مطرح شده که این چه نحوه بیان برای کتاب الهی است. کتاب الهی که کتاب قانون و هدایت است، چرا اساساً مثال می‌زند؛ اصل ذکر مثال در کتابی مثل قرآن مورد اعتراض برخی بوده است. یک اعتراض دیگر هم مطرح بود و آن اینکه حالا که مثال می‌زند، چرا به امور کوچک و بی ارزش مثال می‌زند؟ مثل عنکبوت یا مگس و در قرآن، تمثیل به مگس و عنکبوت داریم، که اشاره خواهیم کرد در فراز بعد. پس مجموعاً دو اعتراض از سوی مخالفان نسبت به تمثیل در قرآن ذکر شده. یکی اینکه اصل تمثیل مورد اعتراض قرار گرفته که این مناسب شأن یک کتاب الهی نیست و دوم بر فرض اینکه تمثیل لازم باشد، چرا به مسائل بی ارزش و کم اهمیت و ناچیز مثال زده شده.

پاسخ به اعتراض اول:

در برابر این اعتراض، که منشأ آن هم تمثیل منافقین به تاریکی‌ها و نیز به «إِسْتَوْفَدَ نَارًا»، است، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً» خداوند تبارک و تعالی حیاء ندارد به اینکه مثال بیاورد، چون تمثیل در واقع برای تفهیم مطلب جای حیاء ندارد. قرآن کتابی است که برای هدایت نوع بشر نازل شده است و مقصود خود را با طرق مختلف و انحاء مختلف بیان می‌کند. شما ملاحظه می‌فرمایید، قرآن هم برهان دارد هم موعظه دارد، هم داستان دارد، هم تمثیل دارد و این به جهت این است که برای همه مردم با سطوح مختلف از فهم و درک نازل شده است و در مواردی برهان عقلی دارد در مواردی تمثیل دارد. تمثیل برای هر دو دسته عالی و دانی قابل استفاده است. کسانی که فهم عالی دارند و اهل استدلال اند قهراً از این تمثیل‌ها می‌توانند معارف عقلی را کشف کنند. توده مردم که اهل استدلال و برهان نیستند با این مثال‌ها به نکات عمیق معارف، اطلاع پیدا می‌کنند.

پس تمثیل یکی از طرقی است که قرآن برای بیان مقاصد خودش اختیار کرده است. اگر همه کتاب تمثیل بود، جای این اعتراض صحیح بود چرا همه آن مثل است. اگر فقط برهان بود جای این اشکال صحیح بود که این کتابی که برای هدایت نوع بشر نازل شده چرا به نحوی است که عامه مردم از آن چیزی نمی‌فهمند. لذا مجموعه‌ای از این راه‌ها برای بیان مقصود اختیار شده و تمثیل هم یکی از این راه‌ها است. در آیه دیگری هم این مضمون وارد شده که خداوند متعال «وَلَقَدْ

۱. سوره بقره آیه ۱۷.

ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ^۱. ما برای مردم در این قرآن از هر چیزی مثال زدیم و یا از هر مثالی استفاده کردیم.

این سیاست قرآن است، یکی از اصول کلی قرآن این است که برخی از مطالب را با مثل بیان می‌کند و این یک امری است متعارف در محاورات مردم در چه بین اعراب و چه غیر اعراب، در کتاب‌های آسمانی انجیل و تورات هم سابقه داشته و لذا روش قرآن یک روش غیر متعارف نیست.

پس: اولاً این یک راهی است برای تفهیم مطالب عمیق، ثانیاً در کتاب‌های آسمانی پیشین سابقه داشته، ثالثاً در بین مردم برای تفهیم مقاصدشان این روش یک روش پذیرفته شده است، عرب یا غیر عرب و رابعاً در کنار تمثیل از برهان و استدلال و قصه هم استفاده شده است. بنابراین با ملاحظه این امور این اعتراض که چرا قرآن از تمثیل استفاده کرده دیگر وارد نیست.

پاسخ به اعتراض دوم:

اعتراض دوم این بود که حالا که قرآن از تمثیل استفاده می‌کند، چرا از تمثیل به امور کوچک و ناچیز مثل عنکبوت و مگس استفاده می‌کند؟ این هم پاسخ داده می‌شود. دو وجه برای پاسخ به این اعتراض ذکر کرد:

۱. یکی اینکه در قرآن برای امور مهم تمثیل به امور و بزرگ می‌شود و برای امور کوچک و ناچیز تمثیل به امور کوچک و ناچیز می‌شود. به عبارت دیگر تمثیل قرآن محدود به مثال‌های کوچک و حقیر نیست، هم امور کوچک در آن ذکر شده و هم بزرگ. مثلاً وقتی می‌خواهد عظمت قرآن را بیان کند می‌گوید این قرآن آنقدر بزرگ و عظیم است که اگر بر کوه نازل شود کوه متلاشی می‌شود «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^۲، وقتی مثال به کوه می‌زند، نشان می‌دهد مثال‌های قرآن منحصر در امور کوچک نیست، اما گاهی برای امور کوچک، مثال‌های کوچک هم می‌زند، برای نشان دادن حقارت و ضعف و سستی به مثال کوچک رو می‌آورد مثل این آیه: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ»^۳ پس برای اینکه بخواهد سستی و ضعف و حقارت غیر خدا را نشان دهد و این را به درستی برای کسانی که غیر خدا را به عنوان ولی خود اتخاذ کردند نشان دهد، می‌فرماید: این مثل خانه عنکبوت سست و حقیر است.

۱. سوره روم آیه ۵۸.

۲. سوره حشر آیه ۲۱.

۳. سوره عنکبوت آیه ۴۱.

از این دست مثال‌ها ما داریم، مثلاً وقتی می‌خواهد ضعف بت‌های مشرکین را بیان کند، مثال به «ذَبَاب» می‌زند.^۱ یا وقتی می‌خواهد به اعمال کفار اشاره کند آن را مثل سراب می‌داند. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۲.

پس وجه اول برای پاسخ به اعتراض دوم این است که خداوند برای امور مهم و با عظمت به کوه مثال می‌زند که عظمت و بزرگی دارد و برای حقارت و ضعف و سستی برخی امور به عنکبوت و مگس و سراب مثال می‌زند. خداوند جایی به پشه مثال نزده است، بعوضه فقط یکبار در قرآن آمده که آن هم در اینجا است. اما می‌خواهد بگوید که خدا حیاء ندارد از اینکه به پشه و کمتر از آن هم مثال بزند، اگر لازم باشد به یک امر با عظمت مثال بزند این کار را هم می‌کند و به کوه مثال می‌زند.

۲. به طور کلی مسأله حقارت و عظمت یا بزرگی و کوچکی، امری است که در مقایسه موجودات با یکدیگر انتزاع می‌شود، ما مثلاً وقتی چیزی را با کوه مقایسه می‌کنیم، می‌گوییم این چیز حقیر است در برابر کوه، اما همین چیز کوچک اگر با مثلاً یک سلول مقایسه شود، این خودش در برابر او خیلی با عظمت است، پس این یک امر نسبی است و همه این‌ها در مقایسه با واجب الوجود و خداوند کوچک و حقیر و ناچیز اند. یعنی مسأله این است که ما اگر این‌ها را با یکدیگر مقایسه کنیم می‌توانیم اینها را متصف به وصف حقارت و عظمت کنیم. اما اگر این‌ها را در برابر خدا قرار دهیم به یک معنا ناچیزاند. لذا ما می‌بینیم که خداوند در مورد برخی از امور که بسیار کم اهمیت‌اند، تعبیر آسان به کار برده و در مورد برخی از امور هم که بسیار بزرگ و با عظمت و به نظر ظاهری سخت می‌آیند، تعبیر آسان بکار برده. مثلاً در مورد سایه‌ای که در اثر تابش خورشید به یک شیء مادی ایجاد می‌شود، می‌فرماید: «ثُمَّ قَبْضْنَا لَهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا»^۳، ما این سایه را خیلی راحت برداشتیم. در مورد روز قیامت هم که نظام خلقت و آسمان و زمین و کرات و سیارات و ستاره‌ها همه متلاشی می‌شوند، آن را هم یسیر قلمداد کرده «ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ»^۴ یعنی آن امر با عظمت را در حد برداشتن یک سایه، هر دو را به عنوان یک امر یسیر معرفی کرده است.

لذا مجموعاً نه اعتراض اول مخالفان و نه اعتراض دوم مخالفان وارد نیست. و اینکه خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا» این در واقع ارتباطش با آیات قبل روشن شد که در پاسخ به اعتراض به قرآن و خداوند است که چرا منافقین را تمثیل می‌کند و دو مثل برای آن‌ها ذکر می‌کند. آن دو اعتراض هم، هم در مورد این مثل‌ها و هم در مورد مثل‌های دیگر مطرح است. تناسب این آیه با آیات قبل هم معلوم شد. کأنّ اعتراض می‌شود که این چه

۱. سوره حج آیه ۷۳.

۲. سوره نور آیه ۳۹.

۳. سوره فرقان آیه ۴۶.

۴. سوره ق آیه ۴۴.

روشی است، چرا در کتاب خدا باید مثل زده شود، منافقین مثل زده شوند به ظلمات یا استوقد ناراً، چرا به امور ناچیز و کوچک مثال بزند؟

پاسخ این است که این یک روش است و ضمیمه می‌شود به آن روش‌های دیگر مثل برهان و موعظه، و بعلاوه اینکه هم به امور کوچک و هم به امور بزرگ مثال زده شده و یا می‌توانیم بگوییم که همه چیز در برابر خداوند کوچک و حقیر است. این وجه اول برای تناسب این آیه با آیات قبل بود.

وجه دوم

یک تناسب دیگری هم اینجا قابل ذکر است و آن این است که در آیات قبل یک آیه‌ای بود که ما آن را به عنوان یکی از آیات مبارزه طلبی قرآن معرفی کردیم. «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» در قرآن برخی از آیات به عنوان آیه تحدی معروف‌اند، تحدی یعنی مبارزه طلبی. در ضمن آیات قبل یکی از آیات تحدی بود، خداوند برای اینکه شائبه غیر خدایی بودن قرآن را نفی کند و بهانه آنها را بگیرد مبارز می‌طلبد. «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ»، بهانه بعضی برای شک و ریب در قرآن تمثیل به اشیاء حقیر بود. یعنی یک عده‌ای منشاء ریب و شک‌شان در قرآن این بود که در قرآن تمثیل می‌شود به اشیاء ناچیز. آنوقت اینها می‌گفتند «ماذا اردالله بهذا مثلاً». این لحن، لحن توهین و تحقیر است. با این بیان در صدد تحقیر و توهین‌اند؛ ما به چه اعتقاد پیدا کنیم؟ به این کتاب؟ که به چیزهای کوچک مثال زده؟

آنوقت اینجا خداوند می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً» یعنی این در حقیقت یک تناسبی دارد با آیه تحدی که قبلاً ذکر شده است.

پس ما می‌توانیم دو موضع از مواضع آیات قبلی را موضع مناسبی بدانیم برای ارتباط این آیه با آنها، یکی آن دو مثلی که برای منافقین بیان شد، یکی هم تناسبی که این آیه با آیه تحدی دارد که قبلاً گفته شد.

این دو وجه یا دو موضع تناسب آیه ۲۶ با آیات قبل است. این‌ها مهم است چون اگر اینها بیان نشود ممکن است کسی که مطلع نیست یا نمی‌تواند این ارتباطات را بفهمد، بگوید که این‌ها کلمات و جملاتی است که ربط بین اینها خیلی روشن نیست و نعوذ بالله قرآن را متهم به پراکنده گویی کند در حالی که این سلسله با یک نظم خاصی دارد پیش می‌رود. این درباره ارتباط و تناسب این آیه (بخصوص بخش اول آن) با آیات قبلی بود.

بحث جلسه آینده

اینکه خداوند حیاء ندارد از اینکه بخواهد این مثل‌ها را ذکر کند به چه معناست انشاءالله جلسه بعد.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. سوره بقره آیه ۲۳.